

انتشار خاطرات منتظري از چند جنبه داراي اهميت است. منتظري كسي است كه در ايجاد و سر پا نگهداشتن رژيم اسلامي نقشي تعيين كننده داشته است. رو كردن برخي "راز و رمزهاي" پوشيده از مردم، آنها هم از زبان يكي از بلندپايگان اين رژيم، چشم و گوش مردم را نسبت به واقعات كريبه و تكان دهنده پشت پرده بازتر مي كند. عليرغم اينكه اشاره كتاب به برخي جنايات رژيم و مشخصا قتل عام زندانيان سياسي در سال 67، موضوع تازه اي در بر ندارد اما طرح آن و چاپكهم خميني در اينمورد، سنديت بخشيدن و صحه گذاشتن بر حقيقتي است كه سالهاست كمونيستها و انقلابيون آنرا برملا کرده اند. (۱) شكاف افتادن در ميان مرتجعين خوبست. آنان براي نجات خودشان "كي بود كي بود، من نبودم" را شروع مي كنند، دست هم را رو مي كنند. با اينكار، بدون اينكه نيتش را داشته باشند، بر اشتياق سياسي مردم و نفرت و خشم آنان از رژيم مي افزايند .

اما انتشار اين خاطرات از جنبه اي ديگر نيز مثبت است. با مطالعه اين خاطرات، خواننده نسبت به تيره اي از جانوران بنام روحانيت، شناخت بيشتري پيدا مي كند. اين خاطرات خواننده را به دنيايي كه نه و تاريخ انديش و فنودالي نهاد روحانيت مي برد و عمق فساد و كثافتتي كه در اين دنيا وجود دارد و مشغله آخوندهاني كه در آن پرسه مي زنند را مشاهده مي كند. از لابلای اين كتاب نه تنها مي توان به كاراكت و اخلاق و رفتار خود منتظري پي برد بلكه نقش و جايگاه نهاد روحانيت در تاريخ معاصر ايران نيز روشن تر مي شود؛ نهادي كه همواره سنگر مرتجعين بوده و با قرار گرفتن در راس رژيم جمهوري اسلامي، مسيبت جنايات بيست و دو ساله است .

با مطالعه اين خاطرات، خواننده بهتر متوجه مي شود كه نهاد روحانيت همواره بطور مستقيم و غير مستقيم در ارتباط با حكومت هاي ارتجاعي وقت بوده و يك ركن نظم كهن را تشكيل مي داده؛ و اينكه همواره ريش جماعت آخوند در زمينه دريافت وجوهات، به تجار و مالكان بزرگارضي بند بوده است. نشان مي دهد كه چگونه امثال خميني و منتظري بدون كمك تجار خون آشامي چون عسگر اولادي نمي توانستند سرپا بيايستند. در اين خاطرات ميتوان به مناسبات و احترامات فنودالي مراجع مذهبي با يكديگر بهتر پي برد؛ اينكه چگونه ريكاري و دغلكاري و منافع مادي و جنسي شان را در لفافه اي از احاديث و آيات مذهبي، خواب و استخاره مي پوشانند؛ به زن و فرزند شان بصورت مايملك فرودست نگاه مي كنند؛ سرنوشت و ازدواج پسران و دخترانشان با استخاره تعيين مي شود؛ و شوهر دادن دخترانشان وسيله اي است براي برقراري پيوند ميان مراجع مذهبي .

منتظري از يك خانواده خشكه مقدس است و يك پان اسلاميست دو آتسه. او افسوس فروپاشي امپراتوري عثماني را مي خورد و خواهان دوران شكوه و جلال اسلام است. زندگيش در حجره هاي مدرسه طلبگي غرق مطالعه و مناظره بر سر توضيح المسائل و احاديث آخوندهاي بلند پايه، گذشته است. از مشغله هائيش احكام مربوط به خريد و فروش ادرار شتر است و آئينهاي مربوط به غسل و طهارت و چگونگي "مجامعت" با خر و گاو. خدمت مهم دوران جواني اش مبارزه عليه بهائيت و توده هائي است كه صرفا بجرم داشتن مذهبي بغير از مذهب حاكم، محكوم بودند گرسنگي بكشند. (۲)

منتظري از كساني است كه در دهه بيست و سي شمسي، امثال نواب صفوي و جريان فدائيان اسلام را محق مي دانست؛ يعني همان جرياني كه براي حفاظت از بنيادهاي عقب مانده فنودالي و اسلامي، روشنفكر خردگراني چون احمد كسروي را به قتل رساندند. يكي از مشغله هاي اصلي منتظري، مبارزه عليه كمونيسم است. تا آن حد كه به اتحاد استراتژيك روحانيت با شاه عليه كمونيسم و حزب توده افتخار مي كند. او بطور بيمارگونه اي ضدكمونيست است. وقتي از دوران زنداني بودنش در رژيم شاه صحبت مي كند هنوز بخاطر عدم رعايت نجس و پاكي از جانب كمونيستها دلش خون است. (۳)

خاطرات منتظري بطور غير مستقيم افشاگر همدستي نهاد روحانيت در کودتاي بيست و هشت مرداد ۳۲ نیز هست؛ هر چند سعي مي کند با سانسور در اين مورد حرف بزند و اينکه چگونه اين نهاد در توطئه هاي دربار عليه حکومت مصدق همراه شد. چگونه امثال منتظري از در مخالفت با رژيم شاه بر آمدند؟ .. رفرمدهه ۴۰ شمسي (آنچه به انقلاب سفيد شاه مشهور است)، به موقعيت نهاد روحانيت که با اتکاء به مناسبات عميق فنودالي و نيمه فنودالي، داراي قدرت و نفوذ فراواني بود، ضرباتي وارد آورد. با اصلاحات ارضي بخشي از مالکان فنودال در هيئت حاکمه به موضع تبعي رانده شده و قدرت اقتصادي و سياسي شان محدود شد. بهمين خاطر بخش مهمي از اين جريان که زير چتر روحانيت و نهادها و موسسات مذهبي قرار داشت، از موضعي پان اسلاميستي و فنودالي از در مخالفت با رفرمهاي امپرياليستي و رژيم شاه بمثابة مجري آن، درآمد. منتظري در خاطرات خود هرچند سعي ميکند از روي اين موضوع مهم تاريخي سريعا رد شود اما اذعان دارد که روحانيت از آنجائي که خود جزو مالکان بزرگ ارضي بود و يا با آنان زد و بند و ارتباط لاینفک داشت، به مخالفت با شاه کشانده شد. در خاطرات منتظري آمده که خميني موديانه سعي ميکرد اين واقعيت را مخفي سازد و به آخوندها رهنمود مي داد که مساله زمين را طرح نکنيد چون کشاورزان عليه ما خواهند شوريد. البته کل اين روحانيت در ارتباط با مساله زنان صراحتا موضع خود را اعلام کرد.

منتظري ميگويد: “ در آن زمان نه نفر از علما اعلاميه اي امضاء کردند که زنها نبايد انتخاب شوند و نظر امام هم همين بود و خود ايشان هم اعلاميه دادند”. و سپس در اسناد کتاب خود متن تلگراف خميني به اسدالله علم - نخست وزير وقت - را بجاپ مي رساند که در آن خميني مي گويد: “... ورود زنها به مجلسين و انجمنهاي ايالتي و ولايتي و شهرداري مخالف قوانين محکم اسلام (است) که تشخيص آن به نص قانون اساسي محول به علماي اعلام و مراجع فتوا است و براي ديگران حق دخالت نيست...”. امثال منتظري حتي در اوج مخالفت خواني با رژيم شاه، به قانون اساسي که سلطنت و شيعه اثني اعشري رکن اصلي آنست متعهد اند؛ و نگراني شان اينست که اعمال و زياده رويهاي شاه اساس نظام را از بين ببرد و موضعشان اينست که “ شاه بايد سلطنت کند نه حکومت”. منتظري ميگويد در دفاعيات خود در دادگاه گفتم: “ روحانيت خدمتگزار کشور و ملت است و شما داريد با اين کارهايتان اين نيروي خوب را از دست ميدهيد... اين روحانيت است که مردم را نگه مي دارد...”. بيجهت نيست که رژيم شاه و سازمان امنيت آن، عليرغم محدوديت هائي که براي دستگاه روحانيت طي دو دهه آخر سلطنت پهلوي بوجود آورده بودند، رفتاري کيفيتا متفاوت با دو نوع مخالفين خود (يعني روحانيت و کمونيست ها) داشتند. براي رژيم ارتجاعي شاه، اسلام يك ابزار ايدئولوژيک مهم براي کنترل توده هاي روستائي و شهري و مقابله با نفوذ ايدئولوژي کمونيستي بحساب مي آمد. در شرايطي که کمونيستها دائما سرکوب مي شدند و حتي بجرم داشتن يك رمان کارگري به حبسهاي طويل المدت محکوم مي شدند، شبکه مساجد و حسينييه ها رو به گسترش داشت، اعلاميه و نوشتجات آخوندهاي مخالف خوان با سعه صدر از جانب ساواک مواجه ميشد و در شکنجه گاهها و ميدانهاي تير تقريبا آخوندي مشاهده نمي شد. منتظري در خاطرات خود از ملاقاتش با تيمسار مقدم رئيس کل ساواک شاه، چند ماه قبل از قيام ۵۷ (در خانه مطهري) صحبت ميکند و اينکه پيام رئيس کل ساواک (يا در واقع پيام غيرمستقيم دولت آمريکا) را براي خميني تحويل گرفته، به پاریس مي برد. اين پيام (که به نوشته منتظري خيلي با احترام و مودبانه و دوستانه از جانب تيمسار مقدم ارائه شد) از اينقرار بود:

- يكم، به کارگران اعتصابي شرکت نفت بگوئيد براي مصرف داخلي نفت توليد کنند، چون مردم نبايد از همين اول به شما و روحانيت و انقلاب بدبين شوند.

- دوم، ما در اينمدت تجربه خيلي داشته ايم. مواظب کمونيستها باشيد. شما بخاطر دين و مذهب داريد فعاليت ميکنيد. قيام شما يك قيام مقدس است و ما به آن احترام ميگذاريم. ولي کمونيستها از پشت خنجر ميزنند.

- سوم، با پولهايي که از وجوهات بدست مي آوريد، موسسات مذهبي، ديني و اقتصادي درست کنيد، حوزه ها را هم با درآمد آن بجرخانيد. منتظري از تيمسار مقدم سپاسگزار است و ميگويد: “ از صحبت هايش هم پيدا بود که مقداري درس طلبگي خوانده، يك عرق مذهبي هم داشت. با کمونيستها خيلي بد بود و براي روحانيت احترام قائل بود”. ... (۴)

... خدمات منتظري به جمهوري اسلامي منتظري واضح تنوري ولايت فقيه است: او ميگويد: “ (من) مساله ولايت فقيه و ادله آن و ضرورت آوردن آن را در قانون اساسي متذکر شدم، و اين امر صد در صد محصول مطالعات و نظر خود من بود.” ولايت فقيه يعني توده مردم نادان و جاهل هستند، محکومند که براي ابد در ناداني باقي بمانند، و همواره فرد يا افراي از روحانيت بايد بالاي سر توده ها قرار داشته باشند که بر جان و مال آنان نظارت کرده، آنها را در جهل نگاهداشته تا بتوانند با تائيد “الله” و قرآن بهتر شيره جان آنان را بکشند. ولايت فقيه بيان ايدئولوژي برده داري و جاودانه کردن آنست. از ديگر خدمات مهم منتظري مشخص کردن و قطعيت بخشيدن به اينست که مفسد في الارض کيست و با او چگونه بايد رفتار کرد. او در باب اختلاف نظرهاي فقهی خود با خميني مي گويد: “ بنظر من نفس مفسد في الارض بودن در حکم اعدام موضوعيت دارد و ايشان (يعني خميني) اينرا کافي نمي دانستند بهمين جهت گفته بودند اين مساله را طبق فتواي فلائي عمل کنيد. من عقیده ام اينست که محارب هم از مصاديق مفسد است”.

در اسنادی که منتظری منتشر کرده به سندی برخورد می‌کنیم: موسوی اردبیلی در نامه‌ای به خمینی می‌نویسد: "اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است... و اگر اجازه می‌فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود." و خمینی پاسخ می‌دهد: "مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمایند." منتظری فتوا می‌دهد، خمینی موافق است و طبق آن کمونیستها و انقلابیون و توده‌های مبارز، بعنوان مفسد و محارب، اعدام می‌شوند.

از دیگر خدمات درخشان منتظری، موضوع تعزیرات (یعنی شکنجه) است. او می‌گوید که بلحاظ فقهی این مساله به او ارجاع شد و قضات اسلامی برای تنظیم قوانین مربوطه به او مراجعه کردند و نوشته و امضای او را گرفتند. اما این حيله گر شید، نمی‌گوید که طبق آن امضاء چطور بهترین فرزندان مردم را در زندان‌ها قطعه قطعه کردند. منتظری مفتخر است که در سالهای آغازین انقلاب، او مبتکر تاسیس اهرمهای وزارت اطلاعات در خارج کشور بوده است؛ جریانی که بعدها عامل و مجری خبر چینی و به قتل رسانیدن مخالفین جمهوری اسلامی در خارج بود. او مبتکر براه اندازی نماز جمعه‌ها و انتخاب انمه جمعه (حتی در افغانستان) بوده است. جریانی بغایت ارتجاعی که وظیفه اش شستشوی مغزی مردم و حفته کردن ایده‌ها و ارزشهای پس مانده اسلامی و بسیج و تحریک قشرهای عقب مانده مردم برای سرکوب هر اندیشه و نیروی ترقیخواه است. از دیگر خدمات منتظری نظم بخشیدن به سیستم قضایی اسلامی و انتخاب قضات مومن و متعهد (نه فقط برای ایران که برای خارج کشور، مثلا برای شیعیان افغانستان) است. سیستم و قضات جنایتکاری که تا همین امروز رسالتشان خفه کردن و حکم زندان و تخریب و اعدام صادر کردن برای هر کسی است که علیه نظام اسلامی مخالفتی ابراز کند. منتظری افتخار میکند او برای نخستین بار در مجلس اسلامی تصریح کرد که ملل غیر فارس و غیر شیعه، باید بجای خود بنشینند و دلیلی ندارد که هر ملتی بدنبال انتخاب نمایندگانی از بین مردم خود (آذری و کرد و غیره) باشد. و این نه یک اعلام موضع صرف از جانب منتظری، بلکه پشتوانه سیاست سرکوب ملل ستمدیده بویژه در کردستان بود. در مقطع ۱۳۵۸، هزاران پاسدار خشک مغز در استان اصفهان؛ که پشت سر منتظری سینه می‌زدند، با اینگونه فراخوانهای ارتجاعی به کردستان رفتند تا توده‌هایی که علیه ستم ملی و مذهبی بپاخاسته بودند و کمونیستهای بی‌خدا را به خاک و خون بکشند.

منتظری افتخار میکند او مبتکر ایجاد مرکز تربیت آخوند و طلبه شیعه در اینسو و آنسو جهان بود تا مردم را بجان هم بیاندازند و مانع وحدت مردم علیه ستمگران حاکم شوند؛ او بود که به جنگ میان شیعه و سنی در افغانستان دمید و دستجاتی بوجود آورد تا جنگ و خونریزی در میان مردم ستمدیده افغانستان را تشدید کنند و مانع این شوند تا توده‌ها، از هر ملیت و مذهبی، در برابر همه مرتجعین هشیار و متحد شوند تا جملگی را به گورستان تاریخ بفرستند؛ منتظری مفتخر است که او نمایندگان ولی فقیه را در دانشگاه‌ها تعیین کرد و هیئتی شامل کثیف‌ترین عناصر را برای اینکار برگزید (افرادی مانند جنتی و محمدی گیلانی) تا رهبری ولی فقیه را بر امر سرکوب و کنترل اساتید و دانشجویان تامین کنند، سلطه ایدئولوژی اسلامی بر دانشگاهها را تضمین کنند. منتظری به بقیه فخر می‌فروشد که هیچکس به اندازه او به خمینی نزدیک نبوده و به اندازه او به اهداف خمینی (یعنی بخون کشاندن یک انقلاب توده‌ای و استقرار حکومت ارتجاع و جهل و خرافه) خدمت نکرده است. (۵)

در خاطرات منتظری یک دوره تاریخی مهم یعنی سالهای ۶۰ تا ۶۴ غایب است؛ سالهایی که رژیم با جنایات عظیمش در حال محکم کردن خود بود، منتظری در راس قدرت قرار داشت، وارث سلطنت خمینی بود. منتظری آگاهانه این سالها را مسکوت گذاشته تا معلوم نشود که او در جنایات این رژیم نقش مستقیم داشته است. منتظری چهره یک منتقد بی‌مایه را بخود می‌گیرد. موعظه‌های لیبرالی میکند و از زیاد رویهای برخی سران رژیم اظهار نارضایتی میکند. اما این موعظه‌ها از فراز منبری بگوش میرسد که بروی استخوان‌های مردم بنا شده است. انتشار این خاطرات، منتظری را تبرئه نمی‌کند. او نیز بر آنچه بعد از استقرار رژیم اسلامی بر مردم رفت شریک است و هنوز نیز بر بسیاری از احکام و اعمال جنایتکارانه رژیم مذهبی صحه می‌گذارد.

...خاطرات منتظری

... منتظری نگران بدبین شدن مردم نسبت به رژیم اسلامی است. در شرایطی که مردم نسبت به اسلام نه فقط بدبین بلکه از آن بیزار شده‌اند. سالها حاکمیت اسلامی با قوانین و بنیادهای نابود کننده و فاسدش حال مردم را بهم زده است. اخلاقیات بنده وار، ضد آزادی، ضد زن، ضد شادی و جوانی و غیره، مردم را به طغیان واداشته است. فرهنگ خرافه و جهل و استخاره، جامعه را به قهقرا برده است. هیچ چیز مترقی و تکامل‌یابنده و زنده در دین اسلام (مثل هر دین دیگری) وجود ندارد و اینرا عمل ۲۲ سال حاکمیت رژیم اسلامی برای مردم عریان کرده است. بقول صادق هدایت آنجانی که دین اسلام و مذهب شیعه با آخوند و فرهنگ نجس و پاکي و سید و ساداتش، حاکم باشد آنجا "ته خلای جهان است". مردم علیه این گنبدیگی سر به طغیان گذاشته‌اند؛ و

نگرانی منتظری همین است. او بحدی نگران این مساله است که میگوید: “.....انقلاب نمی کردیم بهتر بود. برای اینکه اقلا قداست اسلام محفوظ بود”.

نظریه پردازان رژیم اسلامی در مواجهه با بحران ایدئولوژیکی که جامعه را فرا گرفته، تدابیر مختلفی اندیشیده اند. امثال عبدالکریم سروش با تزهایی “نواندیشی” دینی وارد میدان شدند تا تضادهای میان پان اسلامیسیم و مدرنیسم امپریالیستی را پاسخ گویند. تلاشهای امثال سروش برای حراست از اصل نظام و دین است تا بتواند لایه نازکی از قشر تحصیل کرده مذهبی را ارضاء کند. اینان می خواهند همان کثافت را با مقداری رنگ و لعاب به جامعه حفته کنند. اما با “پوپر” و فلسفه بافیهای ارتجاعی و سفسطه گرایانه نمیتوان بحران ایدئولوژیکی جامعه را پاسخ گفت. مضافا همین مساله که امثال سروش زیادی “خودی” هستند و مغضوب هم واقع نشدند، به بی اعتمادی مردم نسبت به آنها و موعظتشان دامن میزد. حالا منتظری که هم مغضوب شده و هم ظاهر “غیرخودی” تری دارد، به نجات دین و نظام آمده. یک هدف موعظه های منتظری بخش هانی از جامعه است که زمانی پایه های این رژیم بودند و از زمان به پایان رسیدن جنگ ارتجاعی ایران و عراق و دیدن نتایج آن منفعل و بحرانی شدند. آن “اصولیت” و “اخلاقیات” و معنویاتی که بعنوان خصوصیات و اصول دین اسلام به آنان حفته شده بود، برای بسیاری از آنها زیر سنوال رفت.

آنها مسلمانان دو آتشی ای را دیدند که به قیمت جنگ ارتجاعی و بروی مین فرستادن نوجوانان مردم، روز بروز فربه تر شدند. زیر سنوال رفتن آن بنیادها و و احکام، پایه های فرسوده دین و مذهب را سست تر کرد. یک وظیفه منتظری توجیه پایه های سابق رژیم اسلامی، روحیه دادن به آنان و به تحرك واداشتن آنانست. هرچند برای دو دوزه بازی مشکل دارد. از یکطرف باید در ارتباط با جنایاتی که حکومت اسلامی مرتکب شده، قیافه منتقد بخود بگیرد و از طرف دیگر نگران دین گریزی و نفرت مردم از حکومت مذهبی است. بخاطر همین تلاش میکند تا چهره کسی را بخود بگیرد که فقط از زیاده روی و زیاده خواهی برخی سران رژیم ناراضی بوده است. او محتاط است که “انتقادهایش” خدشه ای به بنیادهای نظام دینی و قوانین شریعت وارد نکند و حریم روحانیت و مرجعیت خدشه دار نشود. در جابجای خاطراتش وفادارانه روحانیت و مرجعیت شیعه را تبلیغ میکند، کثیف ترین عناصر این روحانیت از مرجع تقلید “عالیرتبه” اش بروجردی گرفته تا آخوند ساواکی ای مانند فلسفی را در پس حمایت خود قرار می دهد.

“سپاس گوئی” و همدستی امثال لاجوردی شکنجه گر و عسگراولادی زالو صفت با رژیم شاه را توجیه می کند. برای خامنه ای نامه دلسوزانه می نویسد و ریاست جمهوری خاتمی را تبریک میگوید. اما بیشتر از همه مراقب است که غباری بروی عباي خمینی ننشیند. مرتبا اعمال “امام راحل” را پرده پوشی می کند و تصویری بغیر از آنچه مردم از این مرتجع دغلكار دارند، ارائه می دهد. او هنوز خواب “امام” را می بیند که با هم در باغ و بوستان بخوشی مشغول گپ زدن هستند. او در واقع خواب دورانی را می بیند که قدرتی داشتند، و هنوز می توانستند بر توهمات مذهبی مردم سوار بشوند و با کشتار و سرکوب جامعه را در چنگ خود نگاهدارند. اما منتظری واقعا خواب می بیند! جامعه بحرانی است و مساله بود و نبود رژیم اسلامی مطرح است. ترفندهای هیئت حاکمه ارتجاعی برای سر پا ماندن شکست خورده است. نه راه حلی برای بحران اقتصادی دارند، نه قادرند بر شکافهای تعمیق یابنده میان خود فائق بیایند. شکاف میان توده های مردم با کلیت حاکمیت ارتجاعی عمیقتر از همیشه است. مردم با رنج و خون طعم حاکمیت مذهبی و عملکرد روحانیت را چشیده اند. هیچگاه در تاریخ این کشور، دین و مذهب و روحانیت تا این درجه مورد تنفر مردم نبوده اند. نگرانی منتظری از اینست. اما بی مایه تر از اینست که بتواند نقشی مستقل در تحولات جامعه ایفا کند،

....

منتظری يك پان اسلاميست دوآتشی است که تاریخ حکم بطلان برویش کشیده است. اما کنار نمیرود و کنار نرفتنش پایه مادی دارد. او بروی مناسبات اقتصادی و اجتماعی که بر این جامعه حاکم است حساب باز کرده؛ جامعه ای عمیقا گرفتار در يك مناسبات عقب افتاده؛ جامعه ای که هنوز مناسبات نیمه فنودالی زیر و روی آنرا تحت تاثیر قرار می دهد و بورژوازی اش به درجه ای اسیر این مناسبات است که امثال منتظری با فنودالی ترین و عقب مانده ترین ایده هایش هنوز زمینه اینرا می بینند که “قهرمان” آن باشند....

توضیحات:

۱) حکم از این قرار است: "....سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است."

۲) "تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند. مثلا نانوایان نوشتند ما به بهائیان نان نمی فروشیم. راننده ها امضاء کردند که ما دیگر سوارشان نمی کنیم. از همه علمای نجف آباد و افرادی که با صنف های مختلف مربوطند کمک گرفتیم. خلاصه کاری کردیم که از نجف آباد تا اصفهان که کرایه ماشین یک تومان بود یک بهائی التماس میکرد پنجاه تومان بدهند و او را نمی بردند."

۳) "ما در این زندان خیلی رنج می بردیم. یک حمام کوچک داشتیم که کمونیستها هم از آن استفاده می کردند.... آنها مسائل اسلامی و احکام طهارت و نجاست را رعایت نمی کردند، خلاصه ما از این برنامه خیلی اوقاتمان تلخ می شد... ما می گفتیم حاضر نیستیم با آنها (یعنی کمونیستها) هم کاسه و هم غذا شویم."

۴) منتظری داستانی را نقل میکند که شنیدن آن بی فایده نیست. او میگوید:
"...آقای قاضی خرم آبادی... میگفت: قبل از انقلاب که من در خرم آباد بودم یکی از علمای لرستان که نفوذ محلی هم داشت مقداری در رابطه با ترویج از امام و مسائل انقلاب فعالیت میکرد و با ما همراه بود. ساواک لرستان از طریق شنود تلفنهای او کشف کرده بود که گویا با زنی مربوط است. او را صیغه کرده یا بنا بوده صیغه کند. خلاصه ساواک خرم آباد برای مقدم که رئیس ساواک بود گزارش کرده بود که این سوژه خوبی است و ما می توانیم با افشای این قضیه آبروی فلانی را ببریم. مقدم گفته بود نه این کار را نکنید. برای اینکه اصل روحانیت که محفوظ باشد ما مردم را حفظ کرده ایم. اگر در امور دینی بدبینی در جامعه درست شود این به ضرر است و باعث می شود که مارکسیستها و کمونیستها در منطقه تقویت شوند". منتظری ادامه داده میگوید:
"بالاخره بعضی از آنها (یعنی امثال رئیس کل ساواک شاه) افراد فهمیده ای بودند و روی این مسائل حساب میکردند."

۵) "همه کسانی که در جریان انقلاب بوده اند می دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین که شهید شدند احادی را نمی توانید پیدا کنید که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد."

درفش کاویانی



<http://derafsh-kavayani.com/parsi/>